

# هیچ کس سپیده را دوست نداشت

Photo: Monkey Business Images/shutterstock.com

ماهرخ غلامحسین پور

بی مقدمه می پرسد «تو می توانی یک دختر چهارساله را به فرزندخواندگی بپذیری؟» «این جمله سرآغاز حجم عظیم اطلاعات دهشتناکی می شود درباره دخترکی به نام سپیده که خانه امنی ندارد و روزها پشت در خانه دایی و عمه و خاله ای که دیگر راهش نمی دهند، به انتظار می نشیند.

به سپیده فکر می کنم و دستش که جای دندان های نامادری قلوه کنش کرده و دکتری که گفته باید بخیه بزند و رفته تا نخ بخیه بیاورد. دکتر باور نکرده که دست آسیب دیده نتیجه یک دعوی کودکانه و کار پسر کوچک تر خانواده باشد. قبل از اینکه دکتر برگردد، آن ها دخترک را با همان دست زخمی زده اند زیر بغلشان و از بیمارستان فرار کرده اند. حالا روی زخمی که باید بخیه می خورد، یک چسب زخم چرکین آویزان، باقی مانده و دو لبه پوستی که به هم چفت نشده ... هیچ کدامشان سپیده را نمی خواهند. سپیده یادگار یک زندگی مشترک از دست رفته است، حاصل اولین زندگی مشترک مصطفی که این روزها با فقر و بی کاری دست و پنجه نرم می کند.

مصطفی زمانی راننده تاکسی تلفنی بود. آن روزها هنوز ناچار نشده بود به خاطر بهانه تراشی های طاق و جفت همسر دومش، تاکسی را بفروشد. او ماشینش را با فروختن هدایای عروسی و طلاهای همسر اولش منیژه و اندک پس انداز خودش خریده بود و کار می کرد. وقتی آقای نقوی گفت یک سرویس ثابت شبانه برایش در نظر گرفته، منیژه تازه باردار شده بود. مصطفی از این پیشنهاد خوشحال شد، به این خیال که مخارج زایمان همسرش را بی واهمه فراهم کند. او هر شب باید خانم منشی یک شرکت تولیدی را، از محل کارش که مرکز شهر بود، به خانه اش در حومه شهر می رساند. مسیر طولانی و دیدار هر شب، باب گفت و گو و علاقه را باز کرد و راه زندگی اولش به بن بست خورد. منیژه که ماجرا را فهمید، مصطفی و کودک یک ساله را رها کرد و چند ماه بعد هم زن مرد دیگری شد. خانم منشی هم یک دوقلوی پسر زیبا برایشان به دنیا آورد. مادر تازه وارد در طول دوران بارداری می گفت نسبت به بوی سپیده و یار دارد. سپیده را می فرستادند خانه اقوام دور و نزدیک که توی دست و پای آن ها نباشد. دوقلوها هم که به دنیا آمدند، باز هم حساسیتش نسبت به سپیده به قوت خود باقی ماند. اصلاً نمی توانست حضور دخترک را تاب بیاورد. مشکلات مالی مصطفی که بالا گرفت، سپیده این وسط بی کس و کار ماند. مثل یک لکه اضافه روی سطح یک ملحفه سپید.

از همین نویسنده بیشتر بخوانید:

[سرخو، روایت زنانی که سنت می شوند...](#)

[جنگ معلم مهربان با والدین آزارسان](#)

[باید برای آسیب های اجتماعی کاری کرد](#)

هیچ کس تاب این کودک چهارساله را نداشت. اولین بهانه معمول کودکانه به دومی نمی رسید که تحمل دیگران در مقابلش تمام می شد و متوسل می شدند به زور و خشونت.

موضوع سپیده را اول صبح روز بیست و پنجم نوامبر، در یک گروه بسته متشکل از اعضای درجه اول و دوستان نزدیک خانوادگی می خوانم. روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان و دختران است. روزی که سازمان ملل با انتخاب شعار «هیچ کس را پشت سرت جا نگذار، بیایید خشونت علیه زنان و دختران را متوقف کنیم.» تلاش کرده امسال هم چون سال های پیش، توجه افکار عمومی را به موضوع خشونت علیه زنان و دختران جلب کند.

تمام صبح را در این گروه کوچک تلگرامی با هم بحث و تبادل نظر می کنیم. به هر کسی که ممکن است آدم خوبی باشد، برای ساختن یک خانه تازه برای دخترک فکر می کنیم. یک نفر داوطلب گفت و گو با پدر دخترک می شود. قرار می گذاریم اگر نتوانستیم وضعیت «سپیده» را تغییر بدهیم، هرچه سریع تر به مراجع قضایی اطلاع بدهیم. با اینکه یکی از اعضای گروه که همان حوالی زندگی می کند می گوید چنین کاری بی تاثیر و فایده است و فقط وضعیت موجود را بغرنج تر می کند. شنیدن این که «در عمل، هیچ مرجع واقعی حمایت گری وجود ندارد.»، ترسناک است.

«ناخواسته» اصطلاحی که در جنوب ایران برای این کودکان کاربرد فراوان دارد و مفهوم درد در آن مستتر است. کودکانی که والدین

آنها به هر دلیل، امکان یا تاب و تحمل حضورشان را ندارند. عده زیادی از آنها پیش از تولد در مراکز غیربهداشتی و بدون نظارت یا تایید قانونی، با رابطه‌ای که بین بیمار و دکتر شکل گرفته، به دیار نابودی می‌روند.

دکتر مهدی فصیحی‌زاده، که در خیابان مرکزی شهر یاسوج یک مطب کوچک را اداره می‌کند، می‌گوید خودش به دلایل مذهبی و به این دلیل که حوصله درگیری‌های قانونی را ندارد، حاضر به انجام سقط جنین نیست، اما مراجعین سقط جنین فراوانند و گاهی به دو یا سه مورد متقاضی بر می‌خورد. آنها با کمی جستجو به خانم دکترتری مراجعه می‌کنند که حتی جنین هشت ماهه را هم سقط می‌کند.

این پزشک عمومی می‌گوید یک روز برای گرفتن یک دارو به مطب خانم دکتر سر زده، حین برگشتن یک جنین حدود شش ماهه را دیده که توی سطل آشغال مطب خانم دکتر دور انداخته شده بود. او می‌گوید خانم دکتر برایش تعریف کرده که یک بار وقتی آمپول را به بیمار تزریق کرده، جنین هشت ماهه زنده از رحم مادر خارج شده و والدینش با این معضل روبرو بودند که چطور جنین را از بین ببرند؟

درباره کودکانی که کودکی نکردند، بخوانید:

[ناخواسته عروس شد، مادر شد، مطلقه شد](#)

[این نوزاد پنج روزه در جاده آمل رها شده بود](#)

[ناپذیریم به باهیم دست می‌کشید و می‌گفت: چه باهای پرمویی دارم](#)

اما زندگی همه کودکان ناخواسته در مرحله جنینی متوقف نمی‌شود. بسیاری از این کودکان بدسرپرست یا بی سرپرست پا به جهان امکان می‌گذارند و به دوران کودکی می‌رسند. آنها ممکن است در شهرهای بزرگ، خرید و فروش شده یا به گروه‌های تکدی‌گر سودجو اجاره داده شوند و یا در شهرهای کوچک‌تر بین اقوام دور و نزدیک در رفت و آمد باشند. بخشی از جامعه آماری کودکان ناخواسته، کودکان طلاقند.

تا پیش از این، آمار طلاق از سوی مسئولان سازمان ثبت احوال، به شکل سالانه و بر مبنای موارد به ثبت رسیده اعلام می‌شد. در آخرین داده‌های موجود، رئیس انجمن مددکاری ایران، سید حسن موسوی چلک، [گفته بود](#) هر ساعت 19 طلاق در ایران به ثبت می‌رسد. اما سال گذشته علی اکبر محزون، مدیر کل اطلاعات و آمار جمعیتی سازمان ثبت احوال کشور، با طرح این که ذکر آمار طلاق تاکنون دردی را دوا نکرده و می‌تواند منجر به تکرار آسیب‌های اجتماعی شود، [اعلام کرد](#) زین پس آمار طلاق نداریم.

با این همه شواهد موجود، بیان‌گر وجود یک رابطه معنادار بین کودکان طلاق و خشونت خانگی است. برخی کودکانی که به هر دلیل در زندگی تازه والدین، ناخواسته محسوب می‌شوند، بیش از کودکان عادی در معرض خشونت قرار می‌گیرند.

آرزو نقده، روانپزشک ساکن یکی از شهرهای جنوبی ایران و طرف مشاوره اورژانس اجتماعی سازمان بهزیستی، می‌گوید در طول شانزده سالی که تجربه درمان داشته، هرگز شرایطی به دردناکی وضعیت این کودکان ندیده، چون احساس اضافه بودن و سربار بودن در جایی می‌کنند که باید تنها گوشه امن جهانشان باشد.

این روانپزشک در ادامه سخنانش به کودکان طلاق اشاره می‌کند: «طلاق یک اتفاق یک‌باره و تصادفی نیست. این پدیده اجتماعی یک روند دردناک و کاهنده دارد. نقطه شروع، اوج و پایان دارد و متأسفانه در جامعه ما به دلیل عدم آموزش صحیح، فرآیند طلاق برای والدین و تطبیق خودشان با شرایط موجود و کمک به پذیرش کودکانشان برای بازسازی، مدت زمان بیشتری را نسبت به سایر جوامع دیگر طلب می‌کند. در دوره طلاق، والدین درگیر خشم و رفتارهای تنش‌زا با همدیگر و با کودکانشان می‌شوند. هیچ‌یک از ما برای مدیریت بحران در دوره طلاق آموزش ندیده‌ایم و مجموعه این‌ها باعث می‌شود که کودک طلاق، از ابتدا در معرض خشونت‌های کلامی، روانی و حتی فیزیکی قرار بگیرد.»

این روانپزشک معتقد است بعد از پایان پذیرفتن جدایی و رسیدن به یک ثبات نسبی، باز هم این کودکانند که بیش از طرفین ماجرا ضربه‌پذیرند.

«در مناطق فقیرنشین و حاشیه شهرها، فقر و فشارهای اقتصادی باعث می‌شود که والدین، کودکان حاصل از ازدواج سابقشان را به همدیگر پاس بدهند. این وضعیت ممکن است برای کودکان، نتایج خطرناکی به دنبال داشته باشد. احساس ناخواسته بودن، بی‌جا و مکانی و عدم تعلق به یک نقطه امن و باثبات، و حتی در معرض خشونت فیزیکی قرار گرفتن از سوی والدین یا شرکای جدید جنسی آنها می‌تواند برای کودک، اثرات مخرب غیرقابل‌باوری در پی داشته باشد.»

خانم نقده، راه‌حل را در آموزش بنیادین مسئولیت‌پذیری می‌داند. این که مردم بدانند مسئولیت انتخابشان تا پایان راه با آنها خواهد بود و اگر باعث به دنیا آمدن کودکی شدند، تا زمان بلوغ و استقلال او در مقابل سرنوشتش مسئولند، مهم نیست که مجردند یا متاهل و مطلقه،

آنچه مهم است به ثمر رساندن کودکی است که در این کشاکش می‌تواند قربانی اصلی باشد.

کشورهای توسعه‌یافته راه‌حلی برای کودکان ناخواسته دارند. دولت‌ها خود را متولی اصلی مراقبت از این کودکان می‌دانند. در اغلب این کشورها، در خیابان‌های خلوت شهر، باجه‌هایی به نام «بیبی باکس» [1] تعبیه شده که کودکان یا نوزادان ناخواسته را آنجا رها می‌کنند. زنگ باجه که به صدا در بیاید، در کم‌ترین زمان ممکن، اورژانس اجتماعی خودش را به کودک رها شده می‌رساند.

در ایران نیز طبق آخرین آماری که خبرگزاری جمهوری اسلامی منتشر کرده، 25 هزار کودک بی‌سرپرست یا بدسرپرست، تحت پوشش سازمان بهزیستی قرار دارند، که ده هزار نفر از آن‌ها در 590 مرکز مخصوص نگهداری شده و بقیه آن‌ها به خانواده‌های جایگزین سپرده شده‌اند. در مورد کافی بودن این مراکز، نوع خدمات ارائه شده و عمومیت داشتن آن‌ها، حرف و حدیث فراوانی وجود دارد.

[\[1\] Baby Box](#)